

پژوهشی در جغرافیای تاریخی آمودریا

رودخانه معروف آمودریا که در عصر باستان به یونانی اکسوز (ὄξος) و به ندرت اکسوز (oxus) و به لاتین (ὄξος) خوانده می‌شد، در واقع نام امروزی خود را از نام ایرانی آمل (آمویه = آمو) گرفته است. شهر آمل که نباید آن را با آمل مرکز مازندران (طبرستان) اشتباه کرد، در شمال شرقی مرو و در بزرگراه خراسان به بخارا و بخشهای دیگر ماوراءالنهر واقع بود که جغرافیدانان مسلمان در قرون نخستین اسلامی، از آن به نام «آمویه» و بعدها «چهارجوی» یاد کرده‌اند. تقریباً در صد کیلومتری شرق آمل در بخش علیای رودخانه، شهر رم واقع شده است و برای این که این آمل با آمل طبرستان اشتباه نشود، معمولاً به آمل ماوراءالنهر، آمل زم می‌گفتند.^۱

۱. گی. لسترنج، در کتاب ارزشمند خود به نام جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان (تهران ۱۳۶۴) با وجودی که درص ۴۶۲ در مورد اصل لفظ آمو و آمویه تردید دارد. اما اطلاق این اصطلاح را در متون قدیمی تاریخی و جغرافیایی تأیید می‌کند. اصطلاح «چهارجوی» ظاهراً از دوران تیموریان به شهر آمل اطلاق شد. در کتاب با برنامه (چاپ بوریج، ص ۵۸ ب)، ضمن شرح وقایع سال ۹۸۰/۱۶۹۷ م از «قلعه چهارجوی» و «چارجو قلعه سی» در شبانی نامه، (ص ۱۷۳)، ذکری به میان آمده است. در این محل در عصر ازبکان، همواره در آمودریا تعداد زیادی قایق برای گذر سپاهیان نگاهداری می‌شد. در عصر افشار نیز سپاهیان از این معبر در سال ۱۶۵۳/۱۷۴۰ م عبور کرده‌اند. سفرنامه‌های این ناحیه حکایت از آن دارد که در اواسط قرن نوزدهم میلادی ساکنان آن از بیست هزار نفر تجاوز نمی‌کرده‌اند. با کشیدن راه آهن به این ناحیه در سال ۱۸۸۶ م، براهیت چارجوی افزوده شد. احداث پل راه آهن سال ۱۹۰۱ م نیز اعتبار بارز رگانی

نام یونانی آن «اکسوز» رامحققان ایران شناسی از کلمه ایرانی «وخش» مشتق می‌دانند^۲ همچنین برای ریشه‌یابی ایرانی آن، به ویژه این استدلال به کار می‌رود که مابین ناحیه آلائئ، رودهایی فرعی به نام قزل‌سو= به فارسی سرخاب^۱ وجود دارد، که امروزه نیز به همین نام است. در قرون نخستین اسلامی، اعراب آمودریا را جیحون و سیردریا را که به لاتین یا کسارتس (Jaxartes) گفته می‌شد، سیحون نامیدند. روشن نیست که ریشه کلمات جیحون و سیحون دقیقاً چه لغتی است، ولی در کتاب تکوین «تورات» (۲: ۱۱، ۱۳) دو کلمه سامی گیحون و پیسون آمده که احتمالاً بعدها به عنوان لغاتی قرضی وارد زبان عربی شده است.^۴

ابن رسته، جغرافیدان مسلمان ایرانی (اصفهانی)، جیحون را در اواخر قرن سوم هجری قمری و اوایل قرن چهارم چنین شرح می‌دهد:

«سرچشمه رود جیحون شهرهای تبت است. این رود، در جهت باد صبا به طرف مشرق در جریان است، و از شهرهای ناحیت و خان گذشته در آنجا به نام رود وخاب خوانده می‌شود و سپس به نواحی بالای بلخ در جانب شرق می‌رسد. و از آنجا به طرف شمال و آنگاه به جنوب می‌پیچد، تا آنکه به ترمذ رسیده، از آنجا به زم و سپس به آمل و بعد به ناحیت «خوارزم» وارد می‌شود.»^۵

→ خاصی به این منطقه افزود. برای آگاهی بیشتر پیرامون موقعیت جارجوی رجوع کنید به: وبارتولد: گزیده مقالات تحقیقی، ترجمه کریم کشاورز، (تهران ۱۳۵۸)، ص ۱۱ و بعد.

۲. برای آگاهی از این نظریه ابتدا رجوع کنید به:

W. Geiger: *Ostiranische Kultur in Alterum*, (Erlangen 1882), S. 10 - 30.

J. Markwart: *wehrot und Arang* (Leiden 1938) hrsg. H. H. Schaefer, bes. S. 52ff.

۳. در قرون نخستین اسلامی، وخاب (وخش آب) نامیده شده است.

۴. راجع به هر دولت و نیز اطلاق سیحون و جیحون بر این دو رودخانه در ماوراءالنهر و نیز دورود مشابه آن در آسیای صغیر، رجوع کنید به: لستر نیج: سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۶۲ و ۱۴۰

۵. ابن رسته: *الاعلاق النفیسه*، ترجمه حسین قره‌چانلو (تهران ۱۳۶۵)، ص ۱۰۴

در زمان ساسانیان این رودخانه «وه روذ» و به عبارتی «به روذ» خوانده می‌شد.^۶ اما اطلاق عربی آن، یعنی «جیحون» قرن‌ها متداول بود. چنین برمی‌آید که نام جیحون به طور کلی به «نهر» اطلاق می‌شده است و مسلمانان ناحیه شمالی این نهر را، «ماوراءالنهر» نامیده‌اند.^۷

آمودریا از شعبات متعددی تشکیل شده است. این رسته معتقد است:

«از جمله رودهایی که به جیحون می‌ریزد، یکی رود بزرگ

و خشاب است که از مرتفعات بلاد ترک، یعنی از سرزمین خرلخیه

سرچشمه گرفته، به سوی بلاد فامر جریان پیدا می‌کند، و پس از

عبور از آنجا به سوی بلاد راشت، و سپس به سوی بلاد کُمید و

بعد در حدود و اشجر و روستایی از سرزمین ختل به نام تملیات،

از میان دو کوه می‌گذرد... به همین نحو این رود پس از عبور

از این نواحی به آخرین مستملکات ختل می‌رسد. در آنجا در

محلّی معروف به میله که بالاتر از شهر ترمذ می‌باشد، به جیحون

می‌ریزد... در طرف راست آن، رود وخاب است که از کوه‌های

شرقی سرچشمه می‌گیرد و در سمت چپ آن رود و خشاب قرار

گرفته است...»^۸

اصطخری، جغرافیدان ایرانی قرن چهارم هجری قمری، شعبات جیحون

به ویژه جیحون علیا را با نامهایی برمی‌شمارد که با اسامی امروزه نیز تا

حدودی وفق می‌دهد:

«عمود جیحون آب رود جریاب است. از اندرون حدود

بدخشان خیزد، آنکه رودهای دیگر در وریزد و رود خوش درو

پیوندد، آنکه جیحون گردد. و از جمله آن رودها، یکی راکی

6. J. Markwart: Wehrot... I, 3.

7. B. Spuler: "Der Amu-Darya, Eine Fluss-monographie", in: Jean Dony Armagani, (Ankara 1988), S.

- [که] به نزدیک جریاب است، باخشا خوانند و به نزدیک او رود بر بان کی رود هلبک است، و سوم رود فارغر، چهارم رود اندیجاراغ، پنجم رود و خشاب به نزدیک قبادیان. این همه آبها جمله شوند و به جیحون افتند.

ورود و خشاب از ترکستان برون آید و به زمین و خش رسد، به نزدیک کوهی، و آن جایگه پولی [پلی] برین آب ساخته اند، اندر میان ختلان و حد ویشگرد. و از آنجا در حدود بلخ می رود تا به ترمذ. بالای ترمذ در جیحون افتد و از ترمذ به کالف رود، و از کالف به زم، و از زم به آمل، و از آمل به خوارزم و به دریای خوارزم ریزد. و از جیحون هیچ جایی آب بر عمارت نیفتد تا به زم. آنجا اندک چیزی برخیزد و به آمل بیشتر بردارند و همه نفع آب جیحون خوارزم را باشد؟

اصطخری همچنین در مورد شهرهای ساحلی جیحون و ناحیه ماوراءالنهر چنین توضیح می دهد:

«و خش بزرگترین شهری است درختل. و در میان صحرا نهادست، و همچنین شهر منگ و شهر هلبک» (ص ۲۱۸).
«وختل در میان رود و خشاب و رود بدخشان است. و درین کوه رودهای بسیارست و به نزدیک ترمذ، این آبها جمله شود و در جیحون افتد.» (ص ۲۱۸).

«خوارزم وختل را در شمار ماوراءالنهر نهادیم، زیرا کی ختل میان جریاب و خشاب اوفتاده است.» (ص ۲۲۶).

«عرض خراسان از بدخشان است تا کنار جیحون تا دریای خوارزم، از بدخشان تا ترمذ، بر سمت جیحون سیزده مرحله دارند، و از ترمذ تا زم پنج مرحله، و از زم تا آمل چهار

مرحله، و از آمل تا خوارزم دوازده مرحله، و از خوارزم تا دریا شش مرحله» (ص ۲۲۲).

بخش سفلی آمودریا نیز از چندین رودخانه تشکیل شده است. رود «پنج» که رودخانه قدیمی «وخشاب» و «پامیر دریا» از پامیر سرچشمه می گرفته اند، و در ناحیه اشکاشم (سکاشم) از مسیر شرقی غربی، به طرف شمال تغییر جهت می دهد. از کمند (بغوز، از رودخانه شاه دریا) و آق سو و شمال مرغاب می گذرد و به سمت غرب جریان می یابد. علاوه بر آن از رودهای فرعی یاز قلام و ونج (غاب) به کولاب دریا می پیوندد. همه این رودها، خود از رودخانه های متعدد دیگری تشکیل شده اند. از میان این رودهای فرعی، رود «وخشاب» از همه مهمتر است که علی یزدی نیز در *ظفرنامه* خود، به عنوان یکی از شاخه های اصلی آمودریا از آن یاد می کند^{۱۰}. همچنین «پنج» و «آق سو» اهمیت خاصی داشته اند.

سرچشمه آمو دریا، ابتدا در اوایل قرن بیستم میلادی شناخته شد^{۱۱}. جغرافیدانان مسلمان هم محل دقیقی را به عنوان سرچشمه آمودریا ذکر نکرده بودند. اصطخری، پنج رودخانه را منبع اصلی آمودریای علیا می داند:

۱. رود اخشو (اخش)
۲. برفیان (بریان، برئان، بلبان)
۳. پارغر (فارغر، پارخر، فرغان، فرغی) (ظاهراً ونج امروزی)
۴. اندیجا راغ (ظاهراً بر تنگ امروزی)
۵. وخشاب

۱۰. شرف الدین علی یزدی: *ظفرنامه* (کلکته ۸ - ۱۸۸۵)، ج ۱، ص ۱۷۹ و بعد. به طور کلی ناحیه کوهستانی بزرگی که در حوضه وخشاب و جیحون واقع می شود و موسوم به ختل است، به «بلاد کفر» بخشهای شرقی و شمالی خراسان بزرگ اطلاق می شود.

۱۱. برای آگاهی از جزئیات رجوع کنید به:

دراسامی امروزی این رودخانه‌ها، محققان اتفاق نظر کامل ندارند، اما مستدلترین اطلاعات را بارتولد و مینورسکی به دست داده‌اند:

۱. رود اخشو (بخشو، یخشو) معادل «کولاب دریا» امروزی است.^{۱۲} مینورسکی در تعلیقات حدود العالم^{۱۳} نیز این دورودخانه را یکی می‌داند. مارکوارت آن را معادل «قزل سو» ناحیه بلجوان (بلچوان، بلجران) می‌داند.^{۱۴}

۲. رود بریان از جانب مارکوارت با «آق سو»، که در ناحیه تحتانی گولاب به «قزل سو» می‌پیوندد، معادل است، که در این صورت دیگر جزیبی از رودخانه اخیر محسوب می‌شود. بارتولد احتمالاً «تلبار» را نام یکی از رودهای اصلی گولاب دریا می‌داند. در این جا این سؤال مطرح می‌شود که آیا رود «بربان» همان رودخانه «بر تنگ» نیست.

۳. «پارغر» (پارخر) توسط بارتولد معادل رود «کچی سرخاب» قرار داده شده است. بر اساس نوشته مینورسکی^{۱۵}، از جانب اصطخری سهواً در زمره مسیرهای آبی «کولاب دریا» معرفی شده است. مارکوارت^{۱۶} آن را رود کوچک از رودهای فرعی «کو کچه» می‌داند، ولسترنج آن را معادل ونج (ونج) ذکر کرده است.

۴. «اندیجا راغ»، از جانب بارتولد و مینورسکی همان «طایرسو»^{۱۷}

۱۲. ویلهم (واسیلی ولادیمیرودیچ) بارتولد در اثر ذیل:

W. Barthold: Turkestan down to the Mongol Invasion (London 1926), S. 60.

۱۳. حدود العالم، با مقدمه بارتولد، تعلیقات ولادیمیر مینورسکی (کابل ۱۳۴۲) ص ۴۲.

۱۴. برای آگاهی بیشتر از نظریه مارکوارت به کتاب ارزشمند ایرانشهر با ویژگیهای ذیل:

J. Markwart: Eransahr (Berlin 1901), S. 332f.

این کتاب با مشخصات زیر به فارسی ترجمه شده است:

یوزف مارکوارت: ایرانشهر، ترجمه مریم میراحمدی - غلامرضا وهرام (تهران، ۱۳۶۷)

(زیر چاپ)

۱۵. حدود العالم، ص ۴۲، ص ۲۰۵ و ۲۰۶.

۱۶. J. Markwart: wehrot، همان صفحه

۱۷. حدود العالم، ص ۲۰۵، ۲۰۶.

امروزی است، که رود فرعی کوچکی بین «پارغر» و «وخشاب» محسوب می‌شود.

مارکوارت آن را «رود روستق» (رستاق) می‌خواند که در نزدیکی «قرل دریا» است و لسترنج آن را برابر «برتنگ» ذکر می‌کند.

۵. «وخشاب» از معروفترین رودهای فرعی آن است.

منطقه‌ای که همگی این رودهای فرعی به یکدیگر می‌پیوندند، در قرن هفتم هجری قمری/سیزدهم میلادی «ارهن» (بنابر نوشته ظفر نامه، ارهنگ) بوده است، که می‌توانست حوالی مزار «حضرت امام صاحب» بوده باشد.^{۱۸} مقدسی آن را در زمره ششمین منبع رودخانه‌ای رود «قوادیان» می‌داند.^{۱۹} رودهای فرعی دیگری که مخصوصاً از سمت چپ بدان اضافه می‌شوند، از جانب جغرافیدانان و مورخان مسلمان «کوکچه» و «رود کندوز» (قندز) (درغام، آق‌سرای) خوانده می‌شوند.^{۲۰}

از جهت راست رودهای «کافر نهان» و «سرخان» بدان می‌پیوندند و درست از محل اتصال و دهانه کافر نهان در پنج‌آب است که جغرافیدانان شروع رود اصلی جیحون را اعلام می‌کنند. آخرین رودی که قبل از این محل اتصال، به این مسیر اصلی می‌پیوندد، «سرخ‌آب دریا» است. رودهای «شیرآباد» و «کالف» معمولاً به آمودریا نمی‌رسند و نیز رود «زرافشان» حدود سی کیلومتر قبل از پیوستن در زمین خشک فرو می‌رود. در ناحیه راست آمودریا نیز رودهای کوچک متعددی وجود دارد که در شن فرو می‌روند و به آن نمی‌رسند. «مرغاب» سفلی نیز در دوران اسلامی به

۱۸. حدود العالم، ص ۲۰۵، ۲۰۶.

۱۹. شمس‌الدین ... مقدسی: احسن التقاسیم، فی معرفة الاقالیم به کوشش دخویه،

(لیدن ۱۹۶۷)، ص ۲۲ چنین می‌نویسد:

«و اما جیحون فان ابتداء من بلاد و خان یمدالی الختل ثم یتسع و یعظم و یقع الیه سته انهارت نهر هلبک، ثم نهر بربان، ثم نهر فارغر، ثم نهر اندیجاراغ، ثم نهر و خشاب و هوا عمقهن، ثم یلقاه نهر القوادیان».

۲۰. محمد بن طبری، «تاریخ الرسل والملوک»، ج ۲، ص ۱۵۹۰.

آمودریا نمی‌رسیده است. «هره رود» (تیجان) نیز در صحرای شن ناحیه قراقوم فرو می‌رفته است.

در نواحی شمالی آمودریا، دشتهای و خان (نزدیک پنج)، بدخشان و شغنان (شکنان) و غازان و ناحیه شمالی «درواز» قرار دارد، بین آمودریا و وخش، ختل (ختلان) قرار گرفته است و وخش از میان فلات پامیر (و نیز فامیر) می‌گذرد. بین وخش و کافر نهان و اشگرد (واشگرد، ویشگرد = فیض آباد امروزی) و قوادیان (اواذیان = قبادیان امروزی) قرار گرفته است. دره سرخاب از جانب زمینهای چغانیان (به عربی صغانیان) احاطه شده است.^{۲۱} در ساحل غربی رود و در غرب بدخشان، دشت تخارستان (تا حدود بلخ) واقع شده است. در این محل آمودریا وارد ناحیه صحرایی قراقوم (در سمت چپ) و قرل قوم (در سمت راست) می‌شود، که طبیعتاً به علت موقعیت جغرافیایی، مقدار زیادی از آب خود را از دست می‌دهد. آمودریا در مسیر جریانش، از ناحیه قدیمی سفد می‌گذرد و سرانجام به خوارزم می‌رسد. در دو قرن اخیر در این نواحی، خانات بخارا و خیوه وجود داشت. از سال ۱۸۸۶ میلادی الی ۱۸۹۶ میلادی که ناحیه سرحدی این مناطق روشن و تعیین شده است، آمودریا در مسیری طولانی از «پامیر دریا» به قلعه جی پنج تا بسغه کالف، مرز شمالی افغانستان را به وجود می‌آورد، و از سال ۱۹۲۴ م هم مرز جنوبی تاجیکستان، - که از سال ۱۹۳۶ م تقسیمات جدیدی در آن صورت گرفته است - بخشهایی از ازبکستان و ترکمنستان را تشکیل می‌دهد. این مسیر طبیعتاً در طول تاریخ عوض شده است، به ویژه که حمله مغول به این نواحی، لطمه‌های بسیاری به اراضی، شهرها و نیز سد روی آمودریا وارد آورد و آمودریا تغییر مسیر داد.^{۲۲}

بطمیموس مسیر میانی آمودریا را بین کالف و زم (کرخی امروزه) و تقریباً در جهت غربی (برخلاف جهت شمال غربی امروزی) و در ناحیه

۲۱. اصطخری: مسالك وممالك، ص ۲۳۴.

۲۲. ویلهلم بارتولد: گزیده مقالات تحقیقی، ص ۴.

صحرای قراقوم می‌داند.^{۲۳} بیرونی نیز چنین مسیری را برای آمودریا یادآور شده است.^{۲۴} چنین تغییراتی در قرن حاضر نیز اتفاق افتاده است. مثلاً از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۴۰ م در همین ناحیه، که شرایط زمین‌شناسی نیز ایجاب می‌کرد، تغییراتی رخ داد. بیرونی گزارش می‌دهد که آمودریا اونغوز به دریاچه کویری بزرگی منتهی می‌شود، اما آن را به عبارتی «اوزبوی» نامیده به دریای مازندران مربوط نمی‌داند.^{۲۵}

حاصلخیزی مناطق مختلف خوارزم این واقعیت را روشن می‌کند که در آن ایام، فقط اونغوز نمی‌توانسته تنها رودخانه آن نواحی باشد. به‌طور مثال سمرقند و حوالی جنوبی آن از سه رودخانه مشروب می‌شده است که عمل آن با عمل امروزی «مزار رباط خوجه» تطابق دارد و علاوه بر رود «درغم»، رودهای «ینگگی اریق» و «قازان اریق» (در زمان تیموریان به آنها اریق عباس و اریق قروناس می‌گفتند) هم از آنجا شروع می‌شده است. دخویه محقق معروف هلندی در تحقیقات جغرافیایی خود در سال ۱۸۷۵ م نشان داده است که تغییر مسیر آمودریا گاه به‌طور موقت صورت گرفته و حتی در ادوار بعدی مجدداً به مسیر قدیمی خود بازگشته است و این درست همان مسیری است که جهت آمودریا به سوی دریاچه آرال را نشان می‌دهد.^{۲۶} بار تولد اشاره می‌کند که در هنگام حمله مغول به شهر قدیمی اورگنج

۲۳. بطلمیوس آمودریا را اکسوز (Oxus) می‌نامد.

24. Z. V. Togan: "Biruni's Picture of the World", in: *Memoris of the Archaeological Survey of India*, (Neu-Delhi 1940), 53.

۲۵. لازم به یادآوری است که براساس منابع تاریخی (برخلاف منابع زمینی)، می‌توان ثابت کرد که در مقاطعی از زمان، آمودریا به دریای مازندران (کاسپیا، کاسپین) متصل بوده است. ظهیرالدین مرعشی، تاریخ رویان و طبرستان، به کوشش برنهاردردن (تهران ۱۳۶۴) ص ۱۱۱:

به سفر «موکب همایون (تیمور) به ساری» اشاره می‌کند که در هنگام حمله مغول به خاندان مرعشی در مازندران «سادات را در کشتیها نشانده، به ماوراءالنهر» بردند. این واقعه در سال ۷۹۵ق/۱۳۹۲ م اتفاق افتاد.

26. M. J. De Geoe: *Das alte Bett des Oxus*, (Leiden 1985).

(یا کهنه اور گنج) در سال ۶۱۸ق/۲۲۱م برای تسلیم کردن اهالی شهر، مسیر اصلی را توسط سدی تغییر دادند، و از آن زمان آمودریا به سمت شرق جریان یافته است.^{۲۷}

به هر حال خرابی شهر اور گنج، مرکز اصلی تجارت خوارزم و نیز تخریب سدها و بندها برای مدتی طولانی، مسیر آمودریا را برای مدت سه قرن به سوی دریای مازندران تغییر می دهد.^{۲۸} در دوران سامانیان نیز مسیر «ادرون دریا» بین اور گنج و دریاچه ساری قمیش چندان پر آب نبوده است.^{۲۹} البته مسیر آمودریا به طرف ساری قمیش در سالهای ۹۸۷-۶۱۸ق ۱۵۷۹-۱۲۲۱م به طور کلی از جانب مورخان ذکر شده است. حمدالله مستوفی یاد آور می گردد که آمودریا از همین محل به سمت دریای خزر در جریان بوده است.^{۳۰} حافظ ابرو نیز به همین مسیر آمودریا و نیز مسیر سپهر دریا اشاره می کند.^{۳۱} خواندمیر هم در حیب السیر گزارش می دهد که حسین بایقرا قبل از حکومتش در بهار ۸۶۴ق/۱۴۶۰م با سلطان ابوسعید در نبرد بود و چون می دانست که ابوسعید به زودی به جانب استرآباد خواهد آمد، «مملکت استرآباد باز گذاشت ولایات آفتاب اشراق به صعب اغریجه^{۳۲} و خطه اداق^{۳۳} برافراشت». و نظر به اینکه بارانهای موسمی بهاری مانع تعقیب بیشتر شد، «خاقان منصور (حسین) چون هفت روز طی مسافت نمود با پانصد کس به کنار آمویه رسیده به کشتی و مینگ (قایق کوچک) عبور فرمود».

۲۷. بارتولد: ترکستان نامه، ج ۱، ترجمه کریم کشاورز (تهران ۱۳۵۲)، ص ۳۳۲.

۲۸. ترکستان نامه، ج ۲، ص ۹۴۸.

۲۹. ترکستان نامه، ج ۱، ص ۳۳۲.

۳۰. حمدالله مستوفی قزوینی: نزهة القلوب، به کوشش لسترنج (تهران ۱۳۶۳)، ص

۳۱. بارتولد: گزیده مقالات تحقیقی، ص ۱۵ و ۷.

۳۲. در ۶ فرسنگی جنوب اور گنج، نزدیک به محلی به نام وزیر، صحرائشینان هم اکنون در این ناحیه زندگی می کنند که به آنان «اداقلی» می گویند. این امر نشانگر آن است که اداقلی ترکمن در قرن نهم هجری قمری/پانزدهم میلادی هم در همان محل ساکن بوده اند. از شهر قدیمی اداق امروز فقط خرابه های آنچه قلعه در شمال شرقی ساری قمیش باقی مانده است.

پس از این فرار حسین بایقرا با خاندان برادرخان (پیر بلاغ خان) پیمان می‌بندد و با خواهر وی ازدواج می‌کند و بدین ترتیب به اداق بازمی‌گردد. در سال ۸۶۵ق/ ۱۴۶۰م با شنیدن خبر حمله ابوسعید به ماوراءالنهر، حسین فرصتی می‌یابد که به استرآباد بازگردد، اما در ۸۶۸ق/ ۱۴۶۲م (ویا ۸۶۶ق/ ۱۴۶۱م) وی مجدداً مجبور به فرار از استرآباد شد. در سر راه فرار به علت انتخاب اشتباه راه «بر ممری افتاد که واسطه مجاورت دریا و وفور گل و لای، انواع تعب و محن به خاقان عالیجناب و ملازمان حضرت نصرت آیات رسید». ولی سرانجام موفق شد که به اداق برسد و در آنجا مدتی توقف کند. اما پس از آن حسین «از اداق در حرکت آمد و کنار آب جیحون محل نزول موکب همایون گشت»، اما به علت حمله دشمن «بنابر آن خاقان منصور از جیحون عبور فرموده، کنار آب آصف اوکوزی، مضر بخیام عساکر - نصرت انجام گرفت»^{۳۴}. این گزارشات نشانگر آن است که در قرن نهم هجری قمری/ پانزدهم میلادی، مقدار آب این بخش از آمودریا (جیحون = اوزبوی) آن قدر زیاد بوده است که می‌بایست با کشتی از آن عبور کرد. آمودریا در کتاب خواندمیر به دریاچه آرال منتهی می‌شود. بدینسان دو نظریه در مورد اتصال نهایی آمودریا- بنا بر منابع تاریخی - وجود دارد یکی دریاچه آرال و دیگری دریاچه خزر که البته منابع زمین شناسی برخلاف متون تاریخی منتهی شدن آمودریا به خزر را تأیید نمی‌کنند^{۳۵}. امروزه این نظریه و اتصال بخشهای جنوبی آمودریا به دریای خزر بر اساس منابع جغرافیایی - تاریخی طرفداران بیشتری دارد^{۳۶}. درباره پیدایی و

۳۴. خواندمیر: حبیب‌السیر، ج ۳ (تهران چاپ سنگی ۱۸۵۵)، ص ۲۴۴ و ۲۴۶
خواندمیر به استناد نوشته‌های میرخواند یادآور می‌شود که آمودریا به دریاچه آرال می‌ریزد.
۳۵. دانشمندانی مانند زکی ولید طوغان و آلبرت هرمن بر اتصال آمودریا در متون قدیم به خزر باشاری می‌کنند. رجوع کنید به:

B. Spuler: "Der Amu Darya", S. 239.

36. Albert Hermann: "Gibt es noch ein Oxus-problem"? in: Petermanns Mitteilungen, 1930, Heft

چگونگی بستر اوزبوی و وضعیت اتصال و ارتباط با دریای خزر ، ساری قمیش و دریاچه آرال در محدوده روسیه در دوران یخبندان انجام گرفته است. در تابستان ۱۹۴۶ م. در برخی اقدامات باستان شناسی منطقه تحقیقاتی درباره فرهنگ خوارزم و مسأله اوزبوی براساس منابع زمین شناسی و مدارك هواشناسی به عمل آمد^{۳۷}. در این تحقیقات چنین نتیجه گرفته شد که اوزبوی در دوران تاریخی نمی توانسته آب چندانى داشته باشد، زیرا که آثار آبیاری - حتی در بستر رودخانه - نشانگر آن است که کانالهای آبیاری از حوضچه های آق جیل به طرف اوزبوی در جریان بوده است (البته این کانالها برای مصرف آب آشامیدنی بوده است، زیرا که در آن ایام آب آمودریا - احتمالاً با معیارهای متداول در شرق - دارای گچ و نمک بسیار بوده و در نتیجه قابل شرب نبوده است.) در خرابه های موجود در ساحل اوزبوی، که نشانگر سکونت و اسکان قبایل و خانواده هاست، کاروانسراهای متعددی نیز دیده می شود که بیانگر ارتباط اورگنج با خراسان غربی است و همگی حکایت از آن دارد که این نواحی در قرون میانی ، اراضی کشاورزی نبوده است. تغییر مسیر آمودریا از جانب ابوالغازی هم گزارش شده است و در این صورت می توانسته شاخه ای به نام «درجالیق» که به ساری قمیش منتهی می شده است، مورد نظر باشد. دشتهای مجاور این مسیر و نیز ساری قمیش برخلاف دیگر زمینهای غیر حاصلخیز سواحل اوزبوی (اصلی) است. این مشخصات با گزارش ابوالغازی هم وفق می دهد.^{۳۸} به طور کلی می توان یاد آور شد که منابع و مدارك تاریخی، مسیر

37. S. P. Tolstov: "Die archaologische Forschungen der Choresm-Expedition vom Jahre 1952" in:

Sowjetwissenschaft Geisteswiss. Abt 1954 / II, S. 271.

۳۸. برای آگاهی بیشتر پیرامون این منطقه و زمینه تاریخی آن در قرون میانی رجوع

کنید به :

S. P. Tolstov - A. K. Kes'... "Geschichte des Sari Qamis - See in: Mittelalter", in: Sammelbände

Voprosy geomorfologii paleogeografii Azii (Moskau 1955), S. 37-75.

جنوبی آمودریا و مصب اصلی اوزبوی در سواحل شرقی دریای خزر را به صورتی واضح توضیح می دهند - همان گونه که مورخان بدان معتقدند - اما تحقیقات زمین شناسی و جغرافیایی نیازمند مدارک بیشتری است . گزارش ظهیرالدین مرعشی در مورد سفر پدرش - در هنگامی که وی ۷ سال داشت - بر روی رودخانه اوزبوی، مقصد نهایی پدرش چندان روشن نیست و فقط از مسیر وی به طرف خوارزم مطلع هستیم . اگر گزارش وی کاملاً دقیق باشد، می توان چنین فرض کرد که ظاهراً خلیج جانبی و کوچکی از دریای خزر و یا به عبارتی از جیحون وجود داشته است . طبیعتاً تحقیقات در این مورد بایستی ادامه یابد، بدون این که زحمات محققان ارزشمندی مانند بارتولد، تولستف از روسیه، زکی ولیدطوغان دانشمند ترک نادیده گرفته شود و نیز گزارشات جغرافیدانان مسلمان مانند ابن بطوطه و یاقوت حموی مورد توجه خاص قرار نگیرد، در حالی که برخی آنان شاهدان عینی حملات مغول در این نواحی بوده اند .